

مسئولان امور و مردم

یکی از خصائص عصر حاضر برنامه ریزی است ، برنامه ریزی باین معنی که جوامع بشری چه پیش افتاده و چه در حال رشد با در نظر گرفتن شرایط مادی و معنوی موجود و بر اساس امکانات عینی محیط ، هدفها و مقاصد خود را در قالبها و قواره‌هایی بشکل برنامه‌های کوتاه مدت و یا درازمدت ریخته و بعد از بررسی و تعمق کافی بمرحله اجرا میگذارند .

این برنامه ریزی گرچه پدیده‌ای جدید نیست و در دوران‌های گذشته کم و بیش اجتماعات بشری با آن آشنائی داشته و شاید هم ناخود آگاه زندگی و پیشرفت خود را مبتنی بر آن میکردند ولی ابتداء از آغاز قرن بیستم این توجه بوجود آمده اصولاً حرکت اجتماع بدون برنامه مدون ، کمبودهایی خواهد داشت که مآلاً قسمت مهمی از نیروهای فعال و خلاق و همچنین امکانات جامعه انسانی را بهدر میدهد و توفیق در سازندگی محیط و اجتماع را مشکل میکند . تردید نیست که فهم این مطلب خود گام بلندی بود که بشر در راه ساختن جهان آینده با در نظر گرفتن تمام امکانات و نیروهای خود برداشت اما این ، کافی نبود و باین جهت کافی نبود که هنوز تجربه و تخصص لازم برای تهیه چنین برنامه‌هایی نداشت ، این را بعداً طی سالها تمرین ، تحقیق و تجربه بدست میآورد تا آنجا که در نیمه دوم قرن بیستم شکل مشخص و کاملی از برنامه ریزی را با تمام خصوصیات و خصلت‌هایش ارائه میدهد و حرکت کلی و عمومی خود را از نظر کمی و کیفی و از نظر سرعت و شتابی که دارد و یا باید داشته باشد در قالب‌های معین میریزد و اسم آنرا برنامه ریزی میگذارد و همین برنامه ریزی است که امروز بدون توجه بآن و بدون اطاعت از آن توفیق و پیشرفت امری محال و غیر ممکن بنظر میرسد .

از شما پنهان نباشد اغلب مسئولان امور در کشور ما این مطلب را قبول دارند ، قبول دارند که در عصر حاضر کار بدون برنامه و نقشه سرانجام ندارد ، گروهی از این مسئولان که سالها از عمر را در خارج از کشور

گذرانده و تحصیلات عالی و نیمه عالی خود را در یکی از دانشگاههای کشورهای اروپا و یا امریکا با تمام رسانده اند از نزدیک شاهد اهمیت برنامه ریزی و رسالتی که در امر سازندگی جهان نوین دارند بوده اند ، بهمین مناسبت ولو در ظاهر هم شده باشد ، تهیه و تدوین برنامه را اس و اساس هر گونه پیشرفت اجتماع محسوب میدانند و در این باره تعصب هم دارند ، دسته دیگر هم که بعلم گوناگون هنوز پای خود را از چهار دیواری مملکت بیرون نگذاشته و باصطلاح جهان دیده نیستند یا از راه مطالعه و یا به تقلید از آن دسته اول اصالت برنامه و برنامه ریزی را قبول کرده و بهر حال خود را مدافع آن نشان میدهند . و اما در بین همه این مسئولان فقط جمع کوچکی را مشاهده میکنیم که عمیقاً به اهمیت و اعتبار برنامه ریزی و لزوم هماهنگی آن در تمام زمینه های حیات جامعه پی برده و مجدانه در راه تأمین حاکمیت آن تلاش میکنند که البته این تلاش ها هنوز بجائی که باید نرسیده و شاید عمده اشکال ما هم در امر سازندگی همین باشد .

این را داشته باشید

چندی پیش بر حسب اتفاق بملاقات یکی از دوستان دوران تحصیل که اکنون در دستگاه دولت مسئولیت و مقامی دارد رفتم ، مطابق معمول و بشیوه متداول و طبیعی است بحق از مشکلات موجود ، از کارشکنی ها ، از ندانم کاریها از خودخواهی ها و دیگر مطالبی از این قبیل که مجموعاً نقش ترمز کننده را در ماشین اجتماع و نتیجتاً در سازمان تحت مدیریت او بازی میکنند شکایت داشت ، مخصوصاً ناراحتی اش بیشتر از این بابت بود که چون مردم از این دردهای بیدرمان اطلاع ندارند قضا و شان هم در باره عناصر و عوامل دستگاه اجرائی مملکت منصفانه نیست یعنی فی الواقع همه را با یک چوب میرانند ، حتی آن کسانی را که در انجام وظایف خود کوتاهی نکرده و با وجود مشکلات فراوان بالاخره در حد امکان کاری انجام داده و گره ای را گشوده اند . آن مرد محترم حق داشت و از این جهت حق داشت که مشاهده میکرد ثمره کار صادقانه او در ناهماهنگی های موجود کم میشود ، کسی بآنچه که او کرده است توجه ندارد ، مثل این میماند که دوغ و دوشاب یکی است .

روح انتقادی جامعه یکنوع دلسردی و خودخوری در او ایجاد کرده بود
منظر میرسید که دارد کم کم مقهور مشکلات میشود و از میدان بدر میرود ، منتها

برای این میدان خالی کردن دلیلی طلب میکند ، دلیلی که هم برخوردار نباشد و هم بعداً برای او ایجاد مزاحمت و دشمنی نکند ، دلیلی که روحش را آرام و تشمت فکریش را برطرف سازد و حتماً قانع کننده هم باشد . و حالا او این دلیل را پیدا کرده بود . مردم توجه ندارند ، مردم هرگز راضی نمیشوند زیرا منصف نیستند ، مثل این میماند که از انتقاد کردن و عیب گرفتن لذت میبرند ، پس باید از مردم قهر کرد باید همه کاسه و کوزه‌ها را سر آنها شکست .

این برای اولین بار نبود که یکی از مسئولان امور این چنین بی‌رحمانه مردم را محکوم میکرد . من و شما در اغلب موارد به چنین قضاوت‌های ذهنی برخورد کرده‌ایم ، زیرا معمولاً دیوار دیواری از دیوار مردم کوتاهتر وجود ندارد ، شما با هر چوبی که مردم را بزیند کسی اعتراض نخواهد کرد ، هر دق دلی دارید سر مردم خالی کنید یازهم کسی بشما اعتراض نمیکند ، هر چه میخواهید بنام مردم بگوئید برای شما که نظریات خودتان را بعنوان نظر مردم منعکس میسازید ممکن است بعضی از رقبا و یا حرفا ایجاد مزاحمت کنند ولی هرگز مردم ، همان مردمیکه شما از زبان ایشان سخن گفته‌اید حق بازخواست و یا استفسار نخواهند داشت چرا معلوم نیست .. رویه این است ، تا بوده چنین بوده پس اگر ناراضی هستیم باید از دست مردم باشیم ، اگر کارها پیش نمیرود باید آنرا بحساب بی‌انصافی مردم گذاشت ، اگر باندازه کافی شهامت و ثبات در انجام وظایف محوله نداریم و قسمت مهمی از انرژی و وقت خود را صرف زد و بندها ، کارشکنی‌ها ، صحنه‌سازیها و غیره میکنیم این راهم باید پای مردم نوشت .

بهر حال مردم مانند آن توپ فوتبالی میمانند که در صحنه بازی فقط بصورت یک وسیله آنها وسیله‌ایکه باید تمام ضربات را تحمل کند و عکس‌العملی هم نداشته باشد متظاهر میشوند و البته این مطلب تا زمانی صادق است که از مردم بمعنی عام صحبت کنیم والا بان هنگام که قضیه بصورت خاص خود درآید یعنی بحض آنکه از بین مردم متوجه فرد ، دسته و یا جماعت معینی بشویم آنوقت تمام این الگوها دگرگون میشوند ، واکنش‌ها ایجاد خواهد شد و کشمکش‌ها بروز میکند .

فی المثل اگر عنوان کنید که هنوز فساد در جامعه ما ریشه کن نشده هیچکس متعرض شما نخواهد شد ، اما اگر بخواهید این

فساد را بشکافید، عوامل و عناصر آنرا معرفی کنید آنوقت جنجالی بر پا میشود جنجالی که گویا مخالف مصالح اجتماع و مردم هم میباشد. و درست بهمین مناسبت است که همه ما کوشش میکنیم معمولاً از کنار مسائل بگذریم و باصطلاح برای خود دشمن تراشی نکنیم، همه از همین سنت و رویه پیروی میکنیم، درطول عمر و درجریان فعالیت‌های اجتماعی خود باین نتیجه رسیده‌ایم که باید از تجربیات دیگران آموخت که چگونه میتوان گلیم خود و فقط خود را از آب بیرون کشید و نه آنکه سعی کنیم که بگیریم غریب را، زیرا در این حالت اخیر عملاً در گیربھائی ایجاد میشود که مآلاً دامنگیر خودمان هم خواهد شد. ضربات سنگین را باید بهمان توپ فوتبال وارد ساخت، یعنی ب مردم، ب مردم نامعلوم.

اگر غیر از این بود انگشت روی علل واقعی مشکلات آنهم بصورت کاملاً مشخص میگذاشتیم و تلاش نمیکردیم بی جهت پسای مردم را بمیان کشیده و ناراضائی کاملاً منطقی آنها را دلیلی بر موجه ساختن عدم لیاقت و شھامت خود اقامه کنیم.

اگر شما پای درد دل خصوصی مسئولان امور کشور و زعمای قوم بنشینید و اگر صفای باطن بر مذاکرات فی‌مابین حاکم باشد و طرفین بهم اعتماد داشته باشید آنوقت ملاحظه خواهید کرد که خود این آقایان بخوبی با مشکلات کار آشنا بوده و علل واقعی آنرا میدانند، اصلاً موضوع مردم در میان نیست.

همه مسئولان امور باین واقعیت اعتقاد دارند که منشاء مشکلات مملکت ناھما هنگی و عدم توازن بر نامه‌ها نیست که ظاهراً برای اجرا، تهیه و تدوین میگردد، شك نیست که گروهی از متخصصان امور بر نامریزی چه در سازمان بر نامه و چه در سایر سازمانها بیکه کار آنها کم و بیش با امر بر نامریزی ارتباط پیدا میکنند مصدر امور بوده و همانطور که اشاره کردم اطلاعات وسیع در این زمینه دارند و اغلب مشاهده میشود که بر نامه‌های تنظیمی تا حدی امیدوار کننده نیز میباشد ولی متأسفانه در عمل نتیجه‌ایکه از این بر نامه‌ها حاصل میگردد پاسخگوی انتظارات جامعه و مردم نیست. علت این را باید در دو موضوع اصلی جستجو کرد، اول آنکه در تهیه و طراحی بر نامه‌ها کمتر از فاكتورهای عینی جامعه استفاده میشود و لذا قسمتی از بر نامه‌ها قابل انطباق با شرایط کنونی اجتماع ما نیستند و این عیب بیشتر در آن بر نامه‌های

دیدم میشود که با اصطلاح کارشناسان خارجی طراحان اصلی آن بوده اند و دیگر اینکه سازمان اجرائی موجود که بوروکراتیسم سرپای وجودش را گرفته با آن قالب‌های کهنه و زنگ زده خود قادر به پیاده کردن برنامه‌ها ولو آنکه عیب و نقصی هم نداشته باشند نیست ، پس دستگاه عریض و طویل دولت بمفهوم وسیع کلمه هم در تهیه و تدوین برنامه‌ها و هم در اجرای آنها لنگی میزند و همین لنگی است که یکنوع عدم هماهنگی تضاد آفرین در دستگاه دولت ایجاد کرده است .

شما میدانید که سیستم اداری و اجرائی ما سیستم تمرکز است ، سیستم تمرکز باین معنی که دولت هم طراح است و هم مجری ، قاعدتاً خصلت ممتاز چنین سیستمی باید این باشد که بتواند يك ارتباط مداوم ، منظم و آگاهانه بین تمام واحدهای دستگاه هم درمورد تهیه برنامه و هم در مرحله اجرا بوجود آورد اگر سیستم تمرکز خالق چنین وحدت ، هماهنگی و ارتباط نباشد دچار آنارشیسم و هرج و مرج میگردد ، نتیجه‌اش این خواهد بود که هر قسمت از دستگاه عظیم اجرائی برای خودسازی میزند و براهی میرود ، برنامه‌های ضد و نقیض تنظیم میشوند و هر سازمانی میخواهد برنامه خودش را اجرا کند ، آنهم براساس سلیقه‌های شخصی ، تردید نیست که در این حالت تضاد ایجاد خواهد شد زیرا اجرای هر برنامه لازم‌اش برخورد با برنامه دیگر است اکنون سالیهاست در این کشور ملاحظه میکنید از یکطرف خیابان‌ها را اسفالت میکنند از طرف دیگر آنها را برای مجرای برق ، آب ، تلفن و این اواخر برای گازگودبرداری مینمایند ، پیاده‌روها و معابر خصوصی بزور قانون و بوسیله سکنه شهرها مسطح و اسفالتی میشوند ولی هنوز مصالح ساختمانی بکار برده شده خشک نشده ، عده‌ای از راه میرسند و با وسایل مکانیکی و غیر مکانیکی بنمایندگی از جانب یکی از سازمانهای دولتی آنرا زیور و می‌کنند و این خرابه‌ها مدت‌ها میمانند تا باز سر و کله مأموران پیدا شود و بنام قانون تجدید بنای آنها را به سکنه تحمیل کنند . این فقط يك نمونه کوچک است ، نمونه‌ایکه از فرط تکرار جنبه کاملاً طبیعی و منطقی پیدا کرده است . و ای کاش که این آنارشیسم بهمین خیابان ساختن و خیابان کندن و یا در حد این محدود میشد زیرا جبران خسارت ناشی از آن قابل تحمل است .

اما زمانیکه این بهمه شئون حیات اجتماعی و اقتصادی ما رخنه کند و

همه جا را فرا گیرد آنوقت چگونه میتوان به جبران آن پرداخت .
مسئول این وضع کیست .. آنها که طراح برنامه‌ها هستند ...
آنها که مجری برنامه‌ها هستند ...؟ یا مردم ، مردمیکه گویا در انتقاد
حداصاف را رعایت نمیکنند ...؟

تا چند سال پیش مسئولان امور برای توجیه عدم موفقیت خود غیر از
فاکتور مردم دلایل دیگریهم از قبیل دخالت سیاست‌های بیگانه و عمال آنها
بی ثباتی وضع سیاسی کشور ، عدم امنیت عمومی ، وجود کارچاق کن‌های داخلی ،
زد و بندهای و کلای مجالس که معمولاً چوب لای چرخ‌ها میگذاشتند و با یک
قیام و وقوع وضع دولت را متزلزل میساختند ، تشکیل دموستراسیون‌ها و تظاهرات
مخرب ، انتشار مقالات و شب‌نامه‌های توهین آمیز بمنظور مشوب کردن افکار
عمومی و غیره و غیره داشتند .

اما حالا چی ...؟ حالا که امنیت ما شاخص است ، حالا که
سیاست خارجی ما بر اساس حفظ منافع ملی کاملاً روشن است ،
حالا که مجالس مساعد و نشریات بی‌غرض داریم ، حالا که شرایط
کافی بین‌المللی . برای پیشرفت ما فراهم است ، حالا که درآمد
ما از محل فروش و استخراج نفت چند برابر شده است ، حالا که
اینهمه نیروی انسانی تحصیل کرده و متخصص داریم ، حالا
چی ...!!! آیا غیر از مشکل مردم ، مشکل دیگریهم دارید ...؟؟
حقیقت این است که تمام شرایط داخلی و خارجی برای کار فراهم است
هدف روشن است و راه هموار و هیچ عذر و بهانه‌ای هم مسموع و قابل قبول نیست
مشکلات موجود نتیجه منطقی طرز کار غلط است .

عدم تطبیق قسمتی از برنامه‌ها با شرایط مختص جامعه ایران .
آماده نبودن دستگاه اجرائی مملکت برای تامین سرعت کافی و لازم در
جهت سازندگی و پیاده کردن برنامه‌ها .

عدم هماهنگی در سازمانها و دستگاههای دولتی که مقدار قابل توجهی
از انرژی سازنده و خلاق را بهتر میدهد .

برخوردها ئیکه بر اساس حفظ منافع شخصی و سلیقه‌های
متفاوت و متضاد بوجود میآید و امکان دقت و توجه روی مسائل
عمده و حیاتی را از بین میبرد .

تضعیف سانترالیزم بنفع انارشیزم بوروکرات‌ها و فرصت
طلبان نوظهور .

رواج بازار تملق و چاپلوسی که مآلاً شخصیت و اعتبار فرد را منهدم ساخته و ابتکار در فکر و عمل را غیر ممکن میسازد .
گمراهی و نادانی به صحنه سازیهای تبلیغاتی که نمره ای جز ایجاد روح بدبینی و بی ایمانی ندارد .

هیچیک بمردم ارتباطی ندارند ، یعنی مردم در پیدایش این مشکلات دخالت و نقشی نداشته اند ، در حالیکه ناگزیر از تحمل بار مصائب ناشی از آنها میباشند ، در هر یک از پدیده های حیات جامعه اعم از سیاسی ، فرهنگی اقتصادی ، اجتماعی و بهداشتی اگر نقص و یا تضادی وجود داشته باشد مستقیماً روی زندگی مردم اثر میگذارد ، سر نوشت آنها را دچار مخاطره میکنند پنحویکه نسل های آینده نیز از این مخاطره در امان نخواهند بود ، مگر ما امروز در معرض واکنش سالهای پرازرنج گذشته نیستیم ؟...

چقدر بجا بود که از آن گذشته سیاه تجربه میاموختیم ، میاموختیم که چگونه باید حال و آینده را بسازیم .

آنها که تا همین گذشته نزدیک حکومت میکردند و بناوین مختلف برمسند مشاغل مختلف دولتی تکیه داشتند بر خلاف آنچه که در دوران خاکمیت از بلند گویای تبلیغاتی خود بخورد مردم میدادند نسبت به آرمانهای ملت ایران صادق و صمیمی نبودند ، همه جا بدنبال تأمین منافع خود میدویدند و هرگز بمردم ، به تمایلات آنها و تقاضاهای حقه ایشان التفاتی نداشتند ، در آنروزها مردم میبایست ضربات را تحمل میکردند ، زیرا جز این راهی نبود ، اما امروز ، امروز عصر آزادی انساهاست ، عصری است که در پرتو آن همه حق حیات و زندگی دارند ، عصری است که زنجیر هر نوع یوغ بندگی را پاره کرده و بر آزادگی و شخصیت انسانی ارج نهاده ، حیث است که در چنین عصر پرشکوهی بازهم از گذشته ، از روش های کهنه متعلق بان ، از قالبها و الگوهای فلاکت آور آن تجربه نگیریم و این تجربه را سرمشق کار و زندگی خود قرار ندهیم .

بمردم نزدیک شویم ، این توده های مظلوم و زحمتکش و پر استعداد را بشناسیم و جز در راه خدمت صادقانه بانها گامی برنداریم .

روی سخن ما با مسئولان امور است ، با آنها که بهر حال و بهر صورت دردورانی بار مسئولیت را بردوش میکشند که میتواند و باید سر آغاز فصل نوینی در تاریخ کهن کشور ما و مردم ما باشد . اگر فرقی بین شما و دولت های قبل از انقلاب باشد در همین است منتها باید شایستگی و لیاقت آنها داشته باشید .